

جهانی‌شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی

حمیدرضا محمدی - استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه شهید بهشتی، تهران
محمدرفوف حیدری فر* - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران
شهریار حیدری - دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۲۰ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۷/۲۰

چکیده

جغرافیای سیاسی دانشی مفید و اساسی برای فهم معادله‌ها و جریان‌های بین‌المللی در عصر کنونی و آینده است. مفاهیمی ماندگار و حیاتی مرتبط به زندگی انسان‌ها، از جمله سرزمین در این بخش از علوم انسانی مطالعه می‌شود، اما هم‌اکنون بحث‌های زیادی در رابطه با بی‌اهمیت‌شدن و از موضوعیت افتادن مفهوم سرزمین در عصر جهانی‌شدن وجود دارد. بحث سرزمین‌زدایی آنچنان انجمن‌های علمی و دانشگاهی را به خود جذب کرده که گویی جهانی‌شدن به معنای سرزمین‌زدایی است. این نوشتار با نگاهی آینده‌پژوهانه و رویکردی نوواقع‌گرایانه تلاش دارد، فرایند جهانی‌شدن را با نگاهی سرزمینی تحلیل کند؛ بدین معنی که وجود فراملی‌گرایی یا فراسرزمینی‌شدن جریان‌ها انکار نمی‌شود، ولی به نوعی سعی در اثبات سرزمینی‌سازی مجدد جریان‌ها و پدیده‌های گوناگون در عصر جهانی‌شدن دارد. به علاوه، استدلال اصلی این نوشتار این است که قلمرو سرزمینی (سرزمین و مرز) در دوره‌ی جهانی‌شدن از بین نرفته، بلکه کارکرد آن متحول شده است. این باور نیز وجود دارد که قلمرو سرزمینی، به دلیل نیاز انسان به تفاوت - و هرآنچه که جغرافیایست - ماندگار بوده و جهانی‌شدن، فراملی‌شدن و... جایگاه و نقش آن را در زندگی اشتراکی انسان از بین نمی‌برد.

کلیدواژه‌ها: جهانی‌شدن، سرزمین، سرزمین‌زدایی، سرزمین‌سازی مجدد.

مقدمه

اصطلاح جهانی‌شدن، نخست در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ و سپس در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ مورد استفاده عموم واقع شد (Murray, 2006: 14). شمار اندکی از افراد چیزی را رد می‌کنند که در جریان بوده و درکل، جهان را بازسازی می‌کند. جهان بیشتر و بیشتر به هم پیوسته شده و این چیزی است که همه‌ی ما در مورد آن توافق داریم. جهانی‌شدن به یکی از

مهم‌ترین جریان‌های ماندگار برای سال‌های پیشروی ما تبدیل شده است. آن فرایندی گذار از یک اقتصاد بین‌المللی متشکل از واحدهای ملی جدا از هم، به اقتصادی جهانی متشکل از اقتصادهای ملی درهم آمیخته شده است. پیشرفت در ارتباطات راه دور، مدیریت اطلاعات و فن‌آوری‌های حمل‌ونقل این گذر را ساده‌تر کرده است. جهانی‌شدن پیوندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای را در بین مکان‌ها ایجاد کرده و جریان‌های وسیع مردم، اطلاعات، کالا و سرمایه را فراتر از مرزها سبب شده است. مهم‌تر از این جریان‌های وسیع، یکپارچگی مالی اقتصادی و اقتصادهای فراملی فراسوی مرزهاست. اما تصویر رایج از جهانی‌شدن، فرایندی است که همانند پتویی در سراسر جهان گسترده می‌شود؛ اقتصادها، جوامع و فرهنگ‌های جهان در حالی که رو به نابودی است، متجانس و یکی می‌شوند. همه‌جا مشابه شده، مرزها موضوعیت نداشته و فاصله‌ها از بین می‌روند.

از دیدگاه جغرافیایی نیز جهانی‌شدن شامل تعریفی است که کلاک^۱ آن را بیان کرده است: "فرایندهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که به‌وسیله‌ی آن: الف) مکان‌های سراسر جهان به هم متصل می‌شوند. ب) روابط اجتماعی و اقتصادی به‌صورت روزافزون در مقیاس فراقاره‌ای جریان می‌یابند. ج) جهان خود به واحدی مستقل و شناخته‌شده تبدیل می‌شود و به این معنا نیست که همه جای جهان یکی می‌شود. همچنین، آن فرایندی یکسان و برابر نیست؛ بلکه مکان‌های گوناگون به‌صورت‌های متفاوت به این واحد جهانی می‌پیوندند" (Murray, 2006: 14).

به‌هرحال، جهانی‌شدن در حال رخ دادن و پیشروی به‌سوی آینده‌ای مبهم است. درحالی‌که این فرایند بسیاری از زمینه‌های زندگی اجتماعی ما را متأثر ساخته، بر محیط فیزیکی ما نیز تأثیرگذار بوده است. فشردگی زمان و فضا در این برهه از تاریخ، به‌معنای خارج شدن انسان‌ها از گوشه‌نشینی و اطلاعاتی‌شدن فضای جغرافیایی است. ورود ماهواره‌ها، رسانه‌ها و فن‌آوری‌های اطلاعاتی به نواحی گوناگون، به‌معنای متفاوت‌بودن نقش و کارکرد جدید سرزمین‌ها در دوره‌ی جدید جهانی است. پدیده‌ی جهانی‌شدن، مفاهیم و اصطلاح‌های جغرافیایی همچون ناحیه، مکان، فضا، منطقه و مهم‌تر از همه، سرزمین را متأثر ساخته است. درحالی‌که برخی (همانند جهان‌گرایان)^۲ معتقد به پایان علم جغرافیا در این دوره هستند، شمار بسیاری (تحول‌گرایان) نیز تنها به بحث درمورد نفوذپذیری، کاهش اهمیت مرز و سرزمین پرداخته‌اند. به‌هرحال، سرزمین چه نفوذپذیرشده باشد یا نه، واقعیت آنست که این مفهوم با گذشته تفاوت بسیاری کرده است. هویت‌های وابسته به سرزمین، بازیگران، سازمان‌ها و نهادهای سرزمینی نیز در پی کارکرد جدید سرزمین، متفاوت شده‌اند. درنتیجه، توجه به این نکته نیز اساسی است که حسّ دل‌بستگی و دفاع از سرزمین، نگرش و جهان‌بینی برانگیخته از آن، به‌همراه کارکرد جدیدش، علم جغرافیا را با تحول روبه‌رو کرده است.

سرزمین و مرز از مباحث اساسی علم جغرافیاست. سرزمین و قلمروسازی موجب جابه‌جایی قدرت در جهان ژئوپلیتیک و بازسازی‌ها و سازماندهی‌های فضایی بوده و محوریت علم جغرافیا بر مبنای این بخش از محیط فیزیکی و این قسمت از احساس انسانی است. به‌هرحال، اهمیت این واژه جای بحث فراوان داشته و از نکات محوری و کلیدی

1. Cloke

۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به بخش بعدی یعنی نواقح‌گرایی رجوع شود.

معمای بسیاری از مباحث، مسائل و جستارهای جغرافیای سیاسی است. با وجود این اهمیّت، جهانی شدن – به گمان افرادی – در حال از بین بردن آن است؛ وحدت ظرف‌های متفاوت مکان و یکپارچه شدن فضاها را گوناگون در عصر جهانی، به معنای فروریختن دیوارهای سرزمینی و البته علم جغرافیاست. بنابراین کنکاشی اساسی در زمینه‌ی حقیقت و ماهیّت سرزمین و چگونگی علم جغرافیا در آینده، از امور مهم و وظایف اصلی جغرافی دانان است. نگاهی دوباره به مفهوم سرزمین در دوره‌ی جهانی شدن، به معنای تلاشی مکرّر در زمینه‌ی یافتن رویکردهای جدید به علم جغرافیا به‌طور عام و جغرافیای سیاسی به‌طور خاص است.

فرضیه‌ای که می‌توان در این مورد بیان کرد عبارتست از: قلمروهای سرزمینی (سرزمین و مرز) در عصر جهانی شدن از بین نمی‌روند؛ قلمرو سرزمینی به واسطه‌ی تغییر کارکرد مرزها تحوّل یافته؛ ولی نقش و جایگاه سرزمین در عصر جهانی شدن پابرجا خواهد ماند و همچنین امکان ایجاد سرزمین‌های جدید نیز در عصر جهانی شدن وجود دارد.

مبانی نظری

نواقح گرای و دیدگاه‌های دیگر مخالف و موافق

دیوید هلد و آنتونی مک گرو^۱ بر این باورند که در مورد رابطه‌ی جهانی شدن و سرزمین، سه دیدگاه اساسی وجود دارد: دیدگاه نخست، جهان‌گرایی همانند اوهمایی و آپادوری^۲ هستند که معتقدند تغییر و تحوّل بنیادین در فضای جغرافیای سیاسی و عرصه‌ی روابط بین‌المللی رخ داده است؛ به گونه‌ای که حکومت‌های ملّتی دیگر بازیگر این عرصه نیستند. مفاهیم بنیادین یا همیشگی در جغرافیای سیاسی همانند حکومت، ملّت، مرز، سرزمین، دولت و غیره – به گمان جهان‌گرایان – از بین رفته‌اند و گزینه‌های جدید، همانند یک حکومت جهانی، شرکت‌های غیرحکومتی و مانند آن، جای آنها را در این فضای جدید گرفته یا خواهند گرفت. دیدگاه واقع‌گرایی – هرست و تامپسون^۳ – در مقابل جهان‌گرایان قرار دارد. به گمان طرفداران این دیدگاه، هیچ چیز جدیدی وجود ندارد و تحوّل شکل نگرفته است. بر اساس نظر آنان، مسائل جدید در چارچوب بین‌المللی شدن فزاینده قابل فهم است. حکومت ملّت‌پایه، بازیگر دوران ژئوپلیتیک سنتی بوده و همچنان برای سال‌های دراز بازیگر ماندگار خواهد ماند. دیدگاه بینابینی نیز هست که به تحوّل‌گرایی معتقد است. تحوّل‌گرایان – هلد و مک گرو – معتقد به تحوّل‌های گسترده و البته عمیق در فضای جغرافیای سیاسی و در مورد قوانین آن هستند؛ اما آنان همچنین به از بین رفتن مفاهیم ماندگار و همیشگی جغرافیای سیاسی معتقد نیستند، تنها به تغییر شکل ملّت، حکومت، دولت و غیره اعتقاد دارند. به گمان آنها باید به چندمحوری، نه حکومت‌محوری اعتقاد داشت. چندمحوری به توازن قدرت در بین بازیگران حکومتی و بازیگران دیگر غیرحکومتی در رابطه با معادله‌های ژئوپلیتیکی می‌پردازد. دیدگاه نواقح‌گرایی نتیجه‌ی تلاش این نوشتار برای استفاده از عقاید افرادی همانند والتز، کراسنر و گیلپین^۴

1. David Held & Anthony McGrew
2. Ohmae & Appadurai
3. Hirst & Thompson
4. Waltz, Krassner & Gilpin

است که در فضای جدید جهانی سعی می‌شود براساس این دیدگاه، نقش حکومت ملت‌پایه نسبت به بازیگران دیگر پُررنگ شود. برخلاف نظر واقع‌گرایان که به حکومت‌محوری و ستفالیایی^۱ و عدم تغییر معتقد بودند، دیدگاه نواقح‌گرایی معتقد به تغییر و تحوّل ژئوپلیتیک سنتی، جغرافیای سیاسی و حکومت‌محوری و ستفالیایی است و اعتقاد دارد که آرایش پدیده‌ها و جریان‌ها و قوانین در سال‌های آینده، از تعامل دو نیروی سرزمین‌زدایی و بازسرزمین‌سازی تشکیل شده و در این راستا، حکومت از نقش بیشتری در کنار دیگران برخوردار است و این تفاوت اصلی با تحوّل‌گرایی نیز هست.

روش تحقیق

این مقاله با رهیافت نواقح‌گرایی روشی توصیفی داشته و مبتنی بر استدلال و تحلیل است. گرچه استفاده از شواهد، برای مثال در مورد به‌کارگیری فن‌آوری در مرزهای آمریکا، جنبه‌ی اثباتی را از نظر دور نمی‌کند. شواهد عینی موجود با استفاده از پژوهش‌های انجام شده به‌وسیله‌ی دیگران است.

روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات نیز از روش‌های گوناگون و به‌طور کلی برپایه‌ی روش کتابخانه‌ای است. استفاده از کتب و مقاله‌های خارجی در کتابخانه‌های دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها و نیز، استفاده از اینترنت و... از جمله‌ی این موارد است. تحلیل و تجزیه داده‌ها بیشتر توصیفی است، ضمن اینکه تعمیم نیز از جمله مواردی است که با روش‌های گوناگون قیاسی - استدلالی حاصل می‌شود.

بحث‌ها و یافته‌ها

سرزمین^۲

سرزمین در فرهنگ دهخدا، ملک، مملکت، ناحیه، کشور، اقلیم و مرز و بوم تعریف شده است. همچنین در فرهنگ دهخدا سرزمین جایی دانسته شده که تعلق به قومی داشته باشد. برای مثال سرزمین فارس، سرزمین ایرانیان یا سرزمین هندوستان (دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۱۹). در فرهنگ عمید نیز سرزمین به بوم و کشور تعریف شده و آن را قطعه‌زمینی پهناور که قوم یا طایفه‌ای در آنجا بسر برند، معنا شده است (عمید، ۱۳۸۵: ۶۱۲).

پس سرزمین به مناطقی گفته می‌شود که مرز معین داشته (قلمرو سرزمینی) و با بازیگری توانا به نام حکومت مدیریت می‌شود (میرحیدر، ۱۳۸۰).

پیتر هاگت^۳ بیان می‌کند که واژه‌ی سرزمین در زبان انگلیسی معانی گوناگونی دارد، از این‌رو در آغاز کار، تعیین حدود تفسیر این واژه مفید خواهد بود (هاگت، ۱۳۷۶: ۳۵۱). گوتمن^۴ بر این باور است که ریشه‌ی مفهوم اروپایی سرزمین لاتین است و در یونان باستان به مناطقی در اطراف شهر و در قلمرو آن اطلاق می‌شد و این مفهوم پس از پیدایش

1. Westphalia
2. Territory
3. Peter Hagget
4. Gottman

امپراتوری‌های جهان‌گرا از میان رفت. در مقابل هینزلی^۱ پیشینه‌ی مفهوم سرزمین را به امپراتوری روم می‌رساند و باور دارد که پهنه‌ی آن امپراتوری (سرزمین روم) شمرده می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۴۰).

معنای رایج سرزمین، بخشی از فضای اشغال شده به‌وسیله‌ی یک حکومت است. همیشه سرزمین به‌معنای فضای اجتماعی محدوده‌شده‌ای است که با حکومت‌های گوناگون و به‌دلیل پیامد راهبردهای سرزمین‌سازی اشغال و مورد استفاده قرار می‌گیرد (Johnston, 2004: 824)، گرچه هر شخصی تلاش می‌کند که به‌دلیل تمایلات غریزی حریم شخصی^۲ خود را حفظ کند (Glassner, 2004: 11)؛ ولی مفهوم سرزمین در ارتباط با یک سازمان است (درايسدل، ۱۳۶۹: ۶۲-۶۹) که شامل حکومت هم می‌شود. مفهوم سرزمین گرچه به‌گونه‌ای ساده‌انگارانه، تنها به قلمرو حکومت تقلیل یافته است (مجتهدزاده، ۱۳۸۰)؛ ولی واقعیت آنست که به‌جز حکومت - ملت، گروه‌های اجتماعی (مویر، ۱۳۷۹: ۱۱)، سازمان‌های سیاسی، اقوام، گروه‌های بومی و از نظر تاریخی قبیله‌ها، امپراتوری‌ها، جنبش‌های ضد استعماری نیز دارای سرزمین بوده یا ادعاهای سرزمینی دارند.

در هر حال، در ارتباط با سرزمین باید گفت که بخشی از سیاره‌ی زمین است که محدوده‌ای داشته (گاهی اوقات محدوده‌های فرضی، برای مثال سرزمین‌های فرهنگی و قومی) و به‌وسیله‌ی سازمانی سیاسی کنترل می‌شود. همان‌گونه که گوتمن بیان کرده است سرزمین جنبه‌های سیاسی و جغرافیایی دارد و نیز یکی از سه رکن اساسی کشور است و حکومت بدون آن، معنادار و پذیرفتنی نیست؛ ضمن آنکه سرزمین جمعیتی دارد و مفهوم سرزمین بدون جمعیت ساکن، مورد نظر جغرافیای سیاسی و جغرافی دانان نیست.^۳

گوتمن از ارسطو، در کتاب طبیعت این گفته را نقل می‌کند که: چیزی که در جایی (مکانی) قرار ندارد، وجود ندارد و به این دلیل "سرزمین" را جا یا مکان ضروری برای گردآمدن مفاهیم حکومت و ملت در نظر می‌گیرد تا مفهوم "کشور" واقعیت پیدا کند و پیشنهاد می‌کند تعاریفی که خود از مفهوم سرزمین ارائه کرده است، مورد پذیرش قرار گیرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: سی و چهار)

سرزمین در ارتباط دوجانبه با بسیاری از فرایندها، پدیده‌ها و سازمان‌های سیاسی است. مفاهیم ملت، کشور، حکومت، دولت، قوم، اقلیت، مرکز و پیرامون و مانند آن، ارتباطی مستقیم با مفهوم سرزمین دارد. خشونت، جنگ، پاک‌سازی‌های قومی، تغییرات و تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، از فرایند سرزمین‌سازی و سرزمین‌خواهی پرورش یافته‌اند. تلاش برای سازماندهی فضا، همراه و همزاد انسان بوده و گزینه و فرهنگ سرزمین‌سازی منجر به حرکت تاریخ از سکونت ابتدایی بشر تا کنون شده است. بازسازی‌های مجدد نقشه‌های سیاسی از نگاه تاریخ و طبیعت، حکایت از تلاش بشر برای نفوذ، تأثیرگذاری، تملک و کنترل بر سرزمین و فضاست. در هر حال، تعلق انسان به سرزمین و پیوند وی با خاک، نیروی ثانویه‌ای در انسان ایجاد می‌کند تا پیکربندی‌های اجتماعی خویش را بر مبنای آن ایجاد و

1. Hinsley

۲. همان‌گونه که در بالا تشریح شد، کلمه‌ی سرزمین در ارتباط مستقیم با حکومت (و البته مرز) است و حریم شخصی (Personal Space) در چارچوب تعریف سرزمین نمی‌گنجد.

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به میرحیدر، ۱۳۸۰.

بازتولید کند. در هر حال، تعاملات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، متأثر از پدیده‌ی سرزمین و فرایند سرزمین‌سازی بوده است.

سرزمین‌زدایی

بحث سرزمین در دوره‌ی جهانی‌شدن در انجمن‌های علمی و سیاسی، توجه جغرافی‌دانان را به خود جلب کرده است. واقعیت آن است که نسبت به این دو مفهوم که از پایه‌های مهم و البته اصلی علم جغرافیاست، دیدگاه‌های متناقضی وجود دارد. اگرچه برخی، به‌ویژه جغرافی‌دانان سعی در اثبات اهمیت مفهوم سرزمین و نقش و جایگاه مهم آن در زندگی انسان دارند، ولی به‌گمان دیگران - منتقدان - آینده‌ی روشنی برای علم جغرافیا و مفهوم سرزمین قابل ترسیم نیست (هلد، ۱۳۸۲). سازوکارهای قلمروسازی، همانند حکومت، در حال تجزیه و سقوط و تضعیف‌اند و کارکردهای آنها دیگر جنبه‌ی سرزمینی ندارد. نوعی جدایی بین کارکردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حکومت و دولت با مفهوم سرزمین به‌وجود آمده است (کلارک، ۱۳۸۲). از سوی دیگر، امنیت نیز جنبه‌ی سرزمینی نداشته و به مسئله‌ی جهانی تبدیل شده است. تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، جرم‌های اینترنتی، مافیای جهانی و ایدز، مرزها را نشناخته و قلمروهای سرزمینی را یکی پس از دیگری می‌پیماید (O'Tuathail, 1998). حس تعلق به مکان و تلاش در راه وطن قطع شده و جهان وطنی، انسان سیاره‌ای و پیشرفت برای نوع بشر معنادار شده است. بی‌مکان‌شدن جریان‌ها و غیرسرزمینی‌شدن نهادها، سازمان‌ها و شرکت‌ها، نوید رسیدن گونه‌ی جدیدی از روابط اجتماعی را می‌دهد. پدیده‌ای نوظهور رو به تکامل است که مفاهیمی همانند حکومت، سرزمین، کشور، قلمرو، مرز، ناحیه، منطقه، تنوع، تفاوت و تکرر را از بین برده و شکل جدیدی به نام جهان واحد، دهکده‌ی جهانی، ملت جهانی، حکومت جهانی، فرهنگ جهانی، اقتصاد جهانی و مانند آن را به‌وجود آورده است.

عدم تعلق و بی‌احساس شدن نسبت به مکان تولد و سرزمین ملی به‌معنای عدم تقابل سرزمینی، حذف جنگ‌ها از روابط بین‌المللی و از بین رفتن بحث ما و آنها در شبکه‌ی اجتماعی است. بحث در این زمینه آنچنان داغ است که افرادی چون یان آرت شولد در کتاب نگاهی موشکافانه به پدیده‌ی جهانی‌شدن، معتقد است که ورود این پدیده به زندگی اجتماعی به‌زیان علم جغرافیا به‌طور اعم و قلمرو و سرزمین به‌طور اخص تمام می‌شود. "وجود فضای جهانی یا فراسرزمینی دلیلی بر این امر است" (شولت، ۱۳۸۲). وی معتقد است که در میان تعاریف گوناگون جهانی‌شدن، از جمله غربی‌شدن، بین‌المللی‌شدن، جهان‌گستری و آزادی، شق پنجم آن یعنی سرزمین‌زدایی در عصر جهانی واقعیتی عینی و تعریف صحیح جهانی‌شدن است (پیشین).

به‌هر حال جهانی‌شدن تأثیر مستقیمی بر سرزمین گذاشته است؛ چراکه جهانی‌شدن فرض نیست، بلکه واقعیتی عینی است. جریان‌های فراسرزمینی در عصر جهانی، اهمیت و مفهوم سرزمین را متفاوت از گذشته ساخته‌اند. سرزمین و مرز و به تعبیری قلمرو سرزمینی در عصر فضا، محفوظ از جریان‌های جهانی در حوزه‌های گوناگون نیست. اگر زمانی حکومت‌ها با شدت تمام از قلمرو خویش حفاظت می‌کردند، امروزه کنترل و نظارت آنها بر سرزمین و فضای حکومتی خویش با چالش‌های جهانی روبه‌رو شده است (مویر، ۱۳۷۹). در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و چه بسا اجتماعی،

بازیگرانی غیرسرزمینی در حال پیدایش هستند که برای ایجاد وحدت سرزمین در کل جهان یا گره‌ی زمین یا دست‌کم نفوذ در قلمرو سرزمینی در تلاش‌اند. این در حالی است که وحدت سرزمینی حکومت‌ها از طریق پاشنه‌ی آشیل آنان با ضعف روبه‌رو شده و قلمرو مؤثر ملی با بیابانی از عدم کنترل و فضاهای خالی قدرت حکومت، محاصره شده است.

امنیت سرزمینی از دیگر مباحثی است که در عصر فضا با چالش روبه‌روست. حجم زیادی از تهدیدهای فراسرزمینی، قلمرو حکومتی را در تیررس قرار داده و چیزی جز ضعف و سستی برای حکومت‌ها باقی نگذاشته است. آنچه از مجموعه تحولات جهانی و فرایندهای جهانی‌شدن از این رهیافت می‌توان بررسی کرد، اینکه حاکمیت، امنیت، کنترل، اقتدار و قدرت در چارچوب سرزمین از رهیافت واقع‌گرایانه با چالش و تهدید روبه‌روست. درحالی که جهانی‌شدن موجب کاهش توان حکومت سرزمینی شده، جریان‌های سرزمینی نیز از تغییر و تحول در امان نمانده‌اند. این بدان معناست که امروزه، تلاش بازیگران فراسرزمینی همچون، شرکت‌های فراملی و غیرسرزمینی برای انجام بازسازی‌های جغرافیایی و تأمین اهداف و منافع خود در عصر فضا، زمینه‌ی آن را ایجاد کرده است. تقسیم بزرگ مقیاس جهانی در زمینه‌ی کار نیز به نظر می‌رسد که براساس اهداف و منافع این شرکت‌هاست تا حکومت‌ها. ضمن اینکه امروزه نوعی از همپوشانی جغرافیایی در تقسیم کار بین‌المللی به‌وجود آمده و سرزمین و نماینده‌ی آن - یا حافظ آن - یعنی حکومت، نفوذپذیرتر و آسیب‌پذیرتر شده‌اند. مهاجرت بین‌المللی نیز از دیگر جریان‌های فراسرزمینی است. هویت سرزمینی، تغییرات فرهنگی، شورش‌های داخلی، جنبش‌های فراسرزمینی و... از جمله پدیده‌های برانگیخته و متأثر از این جریان بین سرزمینی است. افزون بر موارد یاد شده، تروریسم بین‌المللی و مافیایی جهانی هم فضا و مکان نشناخته، تحولات زیادی را در ظرف مکان ایجاد کرده‌اند. افزایش جرم و جنایت، تهدیدهای امنیت اجتماعی و ایجاد بحران، قاچاق و... از جمله آنهاست.

بحث‌های گوناگون و مختلف علمی در رابطه با جهانی‌شدن، حکایت از برداشتن مرزها و کاهش اهمیت سرزمین در عصر جهانی‌شدن دارد (Ohmae, 1996; Castles, 1997). جهان شبکه‌ها، ارتباطات فن‌آورانه، اطلاعات و فضای مجازی و نیز، فشرده شدن جهان، حکایت از سرعت روند سرزمین‌زدایی است (کاستلز، ۱۳۸۰). از سوی دیگر، جهانی‌شدن به‌معنای سرزمین‌زدایی محدود شده است (O'Tuathail, 1999) و وجود جهان باز و بدون مانع پیوندها را امکان‌پذیر و تقویت می‌کند، و گرنه جهانی‌شدن با وجود مانع و مرز شدنی نیست. "فراسرزمینی‌شدن در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، از جمله واقعیت‌ها (یا فراواقعیت‌های) پیش روی زندگی و هم‌پیوندی روزافزون امروزی ماست که الگوی ثابت، نامتغییر و همیشگی عصر وست‌گالیا را از بین برده است" (شولت، ۱۳۸۳). دنیای کنونی ما در واقع، گذار از حکومت‌محوری^۱ به سوی چندمحوری^۲ است (Scholte, 2004). گویا کلید اصلی و محور واقعی بحث این گذار و انتقال، حذف سرزمین و هموار شدن پستی و بلندی‌های دنیای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (یعنی از بین رفتن تفاوت‌های فضایی - ناحیه‌ای) است. فضای کنونی جهان، به دلیل فشرده‌گی هرچه بیشتر زمان و مکان (Harvey, 1989) از رهیافت تحلیل مدرن فهمیدنی نیست، بلکه امروزه باید قواعد و قوانین فضایی را از رهیافتی نو که همان ژئوپلیتیک

1. Statism

2. Polycentrism

پست‌مدرن (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۴۳؛ Dalby, 2005; O'Tuathail, 1996 b) یا انتقادی (Doddes, 2000; O'Tuathail, 1996 a) است، مورد بررسی قرار داد.

سرزمین‌سازی مجدد^۱

اما آیا این حقیقت تلخ پذیرفتنی است؛ به‌راستی وضعیت سرزمین، سرزمین‌سازی، کشور، مرز، تفاوت و به‌طور کلی جغرافیا چه می‌شود؟ آیا دیگر روابط مکانی وجود نخواهد داشت؟ آیا مکان می‌میرد؟ و آیا شهرمان، روستایمان، طبیعت‌مان، رودخانه‌ها، کوه‌ها و هرآنچه پیرامون ماست بی‌معنا می‌شود؟ واقعیت آنست که جهانی شدن هرچه باشد، تأثیراتی بر محیط ما گذاشته که سبب به‌وجود آمدن باورهای اینچنین غم‌انگیز، به‌ویژه برای جغرافی‌دانان شده است. ورود فن‌آوری، رایانه، اینترنت، ماهواره و افزایش آگاهی‌ها، شناخت و اطلاعات، نوع شناخت یا بوم‌انگاری فرهنگی و نیز، جهان‌بینی ما را تغییر داده است. درست است که ابهام‌ها و خرافات در مورد جهان واقعی پیرامونمان از بین رفته، ولی آیا احساس، عاطفه و نیروهای درونی انسان (احساس تعلق به مکان) در عصر جهانی شدن می‌میرد؟ نیروی غریزی که جزئی از وجود انسان است، به این راحتی کنار گذاشته می‌شود؟ جغرافی‌دانان به این عقاید توجه داشته‌اند و تلاش کرده‌اند که به نظریه‌سازی و اظهار عقاید در رابطه با جهانی شدن بپردازند.

مجموعه بحث‌های نظری از سوی بیشتر تحلیل‌گران جهانی شدن که اغلب نیز جهان‌گرایان نامیده می‌شوند، حکایت از پایان موضوعیت سرزمین و مرز برای زندگی اجتماعی ما در این دوران نو دارد. اما هم‌اکنون ما در لابه‌لای زندگی واقعی خویش به فضای کره‌ی زیست، شاهد نوعی تفاوت‌ها و هویت‌ها، فرهنگ‌ها به جای وحدت هویت و فرهنگ هستیم؛ یعنی هنگامی که جهانی شدن در حال وقوع است، نوعی محلی‌گرایی نیز در حال تقویت است (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۳۳۴).

موارد ذکر شده، یعنی سرزمین‌زدایی، تنها یک روی سکه بود و بیانگر پیچیدگی، ابهام و ناشناختگی در فضا‌سازی توسط جهانی شدن است. روی دیگر سکه نشان از بازسازی و ساختمان‌سازی جدید جغرافیای عصر جهانی دارد. گرچه امروزه آگاهی‌ها، اطلاعات و ارتباطات جهانی شده؛ ولی مکان‌سازی‌ها، ناحیه‌سازی‌ها و سرزمین‌سازی‌ها نیز، تغییر یافته است. اگرچه در زمانی شناخت جغرافیایی محدود محلی و ملی بود، ولی امروزه جهان‌شناختی جغرافیایی به‌کمک رسانه‌های ارتباطی به‌وجود می‌آید. مرزبندی‌های جدید و کنترل‌های جدید از سرزمین، بیانگر تغییری دوباره در عصر جهانی و البته براساس همان اصول اساسی جغرافیاست، یعنی درست است که عصر سرزمین‌سازی و استقلال‌یابی تحول یافته، ولی سرزمینی نورسیده از جهانی شدن موجودیت یافته است. دولت‌های حکومت‌کننده بر مناطق اقتصادی - جغرافیایی جدید، همانند اتحادیه‌ی اروپا و نفتا، در حال پاسبانی و حفاظت از سرزمینی بزرگتر به نام اروپا یا آمریکایی شمالی هستند. امروزه ورود به اتحادیه‌ی اروپا به حدی مشکل است که عبور از مرزهای ملی کشورهای به‌شدت

۱. این اصطلاح در انگلیسی Reterritorialization است که در کتاب‌های فارسی به‌شکل بازسرزمینی (برای مثال شولت، ۱۳۸۲) یا سرزمین‌سازی مجدد ترجمه شده است.

استبدادی و نظامی شده. گرچه سازوکارهای غیرسرزمینی (به معنای قدیمی آن) در حال تأمین منافع تازه‌ای هستند، ولی نوعی سنگربندی جدید سرزمینی، یعنی هویت ناحیه‌ای به وجود آمده است. سازوکارهای سرزمینی در جهان پیشرفته، از گذشته‌ی خویش جدا شده و نوعی شکل‌بندی جدید جغرافیایی را در شمال نوید می‌دهد (مارفلیت، ۱۳۸۰). در حالی که در جنوب، هنوز همان مدل‌های سرزمینی پابرجا مانده‌اند و نوعی از نابرابری فضایی در اهمیت و مفهوم سرزمین وجود دارد (کلارک، ۱۳۸۲). از سوی دیگر، کشورهای مربوطه از فن‌آوری استفاده کرده و سرزمین و مرز خود را بیشتر کنترل می‌کنند. کارگذاری دوربین‌های مرزی، استفاده از توانایی‌های جدید در مرزها و... دلیلی از وجود مدل‌بندی سرزمینی بین‌دولی عصر وستفالیایی در فضای کنونی مجموعه کشورهای جنوب (و حتی در شمال) است (Ackleson, 2004) و هنوز حس تعلق به مکان، مردن برای وطن و نقش و اهمیت سرزمین در زندگی سیاسی - اجتماعی مردم وجود دارد.

همچنین، ایالات متحده راهبرد سرزمینی‌سازی در سیاست خارجی خود را دارد. شرکت نکردن در نشست‌های زیست‌محیطی دلیلی بر وجود منافع ملی و قدرت تأمین آن در عصر جهانی‌شدن از سوی ایالات متحده است. تقابل با قدرت‌های دیگر فرامنطقه‌ای برای حفظ منطقه‌ی نفوذ در همان قاره، دیدگاه‌های انزوای جغرافیایی، کنترل‌های شدید مرزی، از جمله‌ی این سرزمینی‌شدن است (ایزدی، ۱۳۸۰). راهبرد دولت یاغی ایالات متحده نیز، دلیلی دیگر بر سرزمینی‌شدن سیاست‌هاست. مبارزه با کشورهای مستقل، به نوعی دخالت سرزمینی و از سویی تعامل سرزمینی است. برخوردهای خشن با کشورهایی همانند کوبا و کره‌ی شمالی، وجود روابط دو نظام سیاسی - اقتصادی (کمونیسم و کاپیتالیسم) در دو سرزمین جداگانه را بیان می‌کند (O'Tuathail, 1998).

وجود مقیاس در جهانی‌شدن به معنای اهمیت جایگاه سرزمین در مباحث سیاسی است (Knop, 1998). در عصر پسامدرنیسم، هویت‌های مبتنی بر سرزمین، صاحب فرصت‌های ایجاد شده توسط جهانی‌شدن گردیده‌اند که می‌توانند وجود خود را با بلندترین فریادها به گوش جهانیان برسانند. این فرایند یا رویداد، حکایت از محلی‌شدن در کنار جهانی‌شدن دارد. یعنی سرزمین از یکسو در اثر جهانی‌شدن زیر سؤال رفته و از سوی دیگر، جنبش‌های جدایی‌طلبانه‌ی خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی و محلی، در صدد برپایی سرزمین‌های جدید هستند (گل محمدی، ۱۳۸۳) و عده‌ای در آرزوی دستیابی به سرزمین خود هستند و کشور جدید را خواهند ساخت. این پروسه به گمان برخی، سرزمین‌سازی تکنوپلیتیکی یا بافتی فرهنگی نامیده می‌شود (O'Tuathai, 1998). در مجموع اگرچه سرزمین مسئله‌ای پایدار نیست و وضعیت و موقعیت آن جای سؤال دارد، ولی ابهام‌ها در این رابطه فراوان است. سرزمین در آینده، نه تنها بار مفهومی - ارزشی خود را از دست نداده، بلکه به شیوه‌های جدید به هر نام و عنوانی (قبیله‌گرایی نوین، سرزمین‌سازی و...) بازساخت می‌شود.

اهمیت سرزمین در گذر جهانی‌شدن

اهمیت فزاینده‌ی سرزمین پس از گسترش جهان‌گرایی بیشتر پدیدار می‌شود. برای مثال، آشکارا گفته شده که جهانی‌شدن موجب سرزمین‌زدایی نسبی زندگی می‌شود تا سرزمین‌زدایی کامل آن. روابط جهانی، فضای سرزمینی را بیشتر به طور بنیادی گسترش می‌دهد تا به طور کامل. آنها به طور جزئی و نه کامل با منطق سرزمینی فاصله دارند. اگرچه سرزمین‌سازی موانع غیرقابل‌گذری در برابر شرایط جهانی ایجاد نمی‌کند، پدیده‌های فوق سرزمینی، هنوز باید در برخی از

سطوح با مکان‌های مربوط به سرزمین حکومت‌های قلمرودار و هویت‌های وابسته به سرزمین درگیر شوند. پیش از آنکه فضای سرزمینی به پدیده‌ای نامربوط تبدیل شود، می‌بایست جهانی‌شدن بسیار زیادی رخ دهد که زمان زیادی طول خواهد کشید.

بنابراین تغییر (یا گسترش ارتباطات و پیوندهای جهانی) با تداوم یا باقی‌ماندن فضاهای سرزمینی رابطه‌ی متقابل دارد. ضرورتی که پیش روی پژوهش‌های اجتماعی قرار داد، بررسی دقیق تأثیر متقابل جهان‌گرایی و سرزمین‌سازی است. بنابراین برای مثال، در راهکار نظامی معاصر، فن‌آوری‌های فوق سرزمینی همچون هواپیماهای فراصوتی، موشک‌های هدایت‌شونده، رادار، ماهواره‌های جاسوسی، جنگ‌افزارهای محلی همانند تانک و توپخانه تلفیق شده است. بیشتر گردانندگان ارتباطات دوربرد با تأیید حکومت‌های محلی فعالیت می‌کنند و تعرفه‌های خود را در رابطه با واحدهای منطقه‌ای تغییر می‌دهند (برای مثال تماس گرفتن با کشور پرو هزینه‌ی خاصی دارد) (شولت، ۱۳۸۲، ۶۷).

درست نیست که در رابطه با پایان جغرافیای سرزمینی و از بین رفتن اهمیت آن سخن بگوییم. ما با یک جهان درحال جهانی‌شدن روبه‌رو هستیم تا یک جهان جهانی‌شده. روابط اجتماعی به‌صورت نسبی و نه کامل، سرزمین‌زدایی شده است. در حقیقت مکان‌ها، فاصله‌ها و مرزهای سرزمینی هنوز نقش قدرتمندی در بسیاری از شرایط و جریان‌ها ایفا می‌کنند. همان‌گونه که قرن بیست‌ویکم را بیشتر پشت‌سر می‌گذاریم، در میان دیگر اشیاء، سرزمین‌سازی اغلب تأثیر قدرتمندانه‌ای بر مهاجرت، درک ما از هویت و جامعه و بازارهایی برای کالاهای خاص دارد. در حالی که سرزمین‌سازی ممکن است به اهمیت خود ادامه دهد، جهانی‌شدن موجب پایان سرزمین‌محوری شده است (شرایطی که فضای اجتماعی براساس انطباق‌های سرزمینی تفسیر می‌شود). به‌همراه طول، عرض و ارتفاع، جهانی‌شدن بُعد چهارم یعنی فراسرزمینی جغرافیای اجتماعی را مطرح کرده است (Scholte, 1999).

جهانی‌شدن اهمیت قلمرو سرزمینی را در سیاست‌های جهانی از بین نبرده است. این درست است که این روند، ابعاد جدیدی از جغرافیا را با ورود ارتباطات ماهواره‌ای و ارتباط با امواج الکترومغناطیسی و مانند آن وارد روابط اجتماعی کرده است، با این همه، بدان معنا نیست که مفاهیم قدیمی جغرافیایی مانند طول و عرض جغرافیایی و ارتفاع از سطح دریا در جهان معاصر اهمیت خود را دیگر از دست داده‌اند. برای مثال، قلمرو سرزمینی درباره‌ی موقعیت منابع ملی، احساسات هویت ملی و خیلی جوانب دیگر، آشکارا اهمیت خود را حفظ کرده است. وقتی مسائلی مانند مسافرت‌های زمینی و معامله‌های تجاری به میان می‌آید، عامل مسافت آثار مقیدکننده و بازدارنده‌ی خود را به‌طرز چشمگیری حفظ می‌کنند (بلیس واسمیت، ۱۳۸۳: ۵۹).

ظهور فراسرزمین‌سازی به‌معنای حذف فضای سرزمینی نیست. ما نباید سرزمین‌محوری را با جهان‌محوری^۱ جایگزین کنیم، به‌گونه‌ای که فضای سرزمینی فراموش شود. ما در یک جهان بدون مرز زندگی نمی‌کنیم. گرچه تاریخ معاصر پایان سرزمین‌محوری - که فضای اجتماعی به شبکه‌های سرزمینی تقلیل می‌داد - را مشاهده کرده است، اما

بی‌شک ما پایان سرزمینی بودن^۱ را مشاهده نکرده‌ایم. گفتن اینکه جغرافیای اجتماعی را نمی‌توان به صورت انحصاری با سرزمینی بودن مشاهده کرد، به معنای این نیست که سرزمینی بودن بی‌ربط و بی‌مفهوم است؛ بلکه برخلاف آن تولید سرزمینی، سازوکارهای سرزمینی، اکولوژی سرزمینی و هویت سرزمینی در آغاز قرن بیست‌ویکم بسیار با اهمیت باقی‌مانده است، گرچه موقعیت انحصاری گذشته را ندارد. برای مثال، بسیاری از ارتباطات همانند جاده‌ها، راه‌آهن‌ها، مسیرهای کشتیرانی به صورت سرزمینی ثابت باقی‌مانده است. به‌علاوه، مرزهای سرزمینی تأثیرات قوی در تجارت کالاهای مادی و گردش مردم را بیان می‌کند. ماه‌ها لازم است تا اسناد مورد نیاز برای صادرات از هند کامل شود. درحالی که تولیدهای مکانی بی‌شماری محدود به بازارهای سرزمینی به‌خصوص باقی‌مانده است. سرزمینی بودن کالاهای کشاورزی و معدنی در همان زمان مقاومت زیادی داشته‌اند که کالاهای فراسرزمینی، مثل اطلاعات و ارتباطات همان کارکرد را نداشته‌اند. درحالی که دلار و ویزای آمریکایی، جهانی و سیاره‌ای هستند، بسیاری از پول‌های دیگر در یک حوزه سرزمینی مشخص در گردش‌اند. بیشتر مردم امروزه حساب‌های بانکی خود را در یک شعبه‌ی محلی باز می‌کنند یا به هیچ‌وجه با بانک‌ها سروکار ندارند. تخریب محیط زیست به مکان‌های سرزمینی به‌خصوص ارتباط دارد، برای مثال نمک‌زدایی یا زهکشی آب‌ها یا فرسایش بیش از حد. در مورد وابستگی‌های اجتماعی، برخی مشاهده‌کنندگان بیان کرده‌اند که هویت‌های سرزمینی چه بسا می‌توانند در یک جهان بدون مرزهای سرزمینی قوی‌تر باشند.

پس پایان سرزمین‌محوری به معنای اطلاق جهان‌محوری بودن نیست. افزایش کیفیت‌های فراسرزمینی به جغرافیا، جنبه‌های سرزمینی را پاک نکرده است. در حقیقت، جهانی‌شدن معاصر پیوند نزدیکی با اشکال واقعی سرزمین‌سازی مجدد، مثل ناحیه‌گرایی^۲ و ظهور سیاست‌های ناسیونالیستی - قومی داشته است.

آشکار است که فضای اجتماعی در جهان امروزی هم سرزمینی است و هم فراسرزمینی و درحقیقت، در عمل اجتماعی این دو کیفیت همدیگر را قطع می‌کنند. فراسرزمینی تنها سرزمین‌زدایی نسبی است و سرزمینی بودن کنونی فقط تا حدی فراسرزمینی می‌شود. روابط سرزمینی، خاص سرزمین نیست، روابط فراسرزمینی نیز به‌طور کامل غیرسرزمینی^۳ نیست. برای مثال، بسیاری از کاربران اینترنتی به فضای اینترنتی از یک موقعیت سرزمینی دسترسی دارند. تولیدهای جهانی، امور مالی جهانی و ارتباطات جهانی همیشه متأثر از موقعیت‌های سرزمینی است. هوپیمایی نیاز به باند فرودگاه دارد. تکنولوژی نظامی فراسرزمینی، مثل ماهواره‌های جاسوسی، به‌طور معمول اهداف سرزمینی را ردیابی می‌کنند. شهرهای به‌اصطلاح جهانی، مثل لندن و توکیو هنوز هم طول و عرض جغرافیایی دارند. تغییرات اکولوژی جهانی آثار به‌خصوص سرزمینی دارند. برای مثال، بالا رفتن سطح آب دریاها آثار متفاوتی بر مناطق ساحلی و ارتفاعات دارد.

خلاصه جامعه‌ی معاصر، جهانی‌بودنی را نمی‌شناسد که از فضای سرزمینی مستقل باشد. رشد فراسرزمینی جدید به صورت نسبی بوده است تا سرزمین‌زدایی کامل زندگی اجتماعی. روابط جهانی امروزه مهم است، ولی آنها به‌طور کامل

1. Territoriality
2. Regionalization
3. Unterritorial

فضای سرزمینی را از بین نمی‌برند. گرچه سرزمین‌سازی، قید برطرف نشدنی بر سرزمین‌سازی نمی‌گذارد، اما جریان‌های جدید هنوز در یک موقعیت سرزمینی قرار دارند.

جهانی‌شدن حال حاضر یک مفهوم (سرزمین‌محوری) را با دیگری (جهان‌محوری) جایگزین نکرده است؛ بلکه ظهور فراسرزمین‌سازی پیچیدگی‌های زیادتری به جغرافیا و فرهنگ، اکولوژی، تاریخ، سیاست، روان‌شناسی اجتماعی داده است (Scholte, 2002 b).

دیوید نیومن^۱ با مثالی از مرز اسرائیل و فلسطین به بحث درباره‌ی این پیچیدگی می‌پردازد. وی می‌گوید که به‌استثنای جریان و برخی ویژگی فرهنگی - به مقدار کم - جهان شاهد سرزمین‌زدایی و به‌طور کلی تضعیف پیوند سرزمین و هویت ملی نیست. در مقابل، نقشه‌ی سیاسی جهانی رو به سرزمین‌سازی مجدد است؛ چراکه مرزها نفوذپذیر شده‌اند و پیکربندی‌های جدید فضایی روی می‌دهد (Megoran, 2003: 789). هویت‌های محلی در اثر شکل‌گیری سرزمینی چون اتحادیه‌ی اروپا بیدار می‌شوند که حاکمیت را تقسیم می‌کنند. آن بازگویی استقلال محلی در مقابل قدرت بورکراتیک سازمان‌های فراملی است (Mcnei, 2000: 473).

سرانجام اینکه، جهانی‌شدن تا جایی که با بسیاری از فرایندهای تجدید سازمان قلمروسازی رابطه داشته باشد با قلمروسازی ناسازگار نیست. هنگامی چنین تحولاتی رخ خواهد داد که واحدهای ویژه‌ای از سرزمین، به‌میزان قابل توجهی رو به نابودی روند و شکل‌بندی‌های دیگر قلمرو، اهمیت فزاینده به‌دست آورند. برای مثال، جهانی‌شدن از راه‌های گوناگون، موجب تقویت همزمان گرایش معاصر به منطقه‌گرایی شده است. افزون بر این، گسترش شرایط فوق قلمرویی در بسیاری از کشورها به بلندپایگان محلی کمک کرده است تا بتوانند خودمختاری بیشتری در برابر حکومت مرکزی به‌دست آورند. جهانی‌شدن در احیای قومی نقش دارد و موجب تقویت فروپاشی حکومت پیشین شده (مانند چکسلواکی پیشین، اتحاد جماهیر شوروی پیشین و یوگسلاوی پیشین) و کشورهای جدید جایگزین آنها می‌شوند.

در این بخش رابطه‌ی پیوسته‌ی قلمروداری در دنیای جهانی‌شونده‌ی معاصر مورد تأکید قرار گرفت. در همین حال آشکار است که وقتی با فضاهای جهانی برخورد پیدا کند، اهمیت متفاوتی به‌دست می‌آورد. حرکت از جغرافیای سه بُعدی (طول، عرض و ارتفاع) به سوی فضای چهار بُعدی (سه بُعد یاد شده، به‌علاوه‌ی جهانی بودن) نقشه‌ی روابط اجتماعی را به‌طور بنیادی تغییر می‌دهد. این تجدید شکل‌بندی جغرافیا برای ساختارهای تولید، حکومت، اجتماع و دانش پیامدهایی دارد (شولت، ۱۳۸۲: ۶۷).

جغرافیای سیاسی و جهانی‌شدن

جهانی‌شدن از دیدگاه جغرافیای سیاسی این است که ما جهانی‌شدن را همچون وارث سنت جهان وطنی فرض نکنیم، اندیشه‌ی در حال گسترش اروپا - آمریکاست که تنوع بنیادین بشر را کم‌ارزش جلوه می‌دهد.

ما نمی‌توانیم روندهای آتی جهانی‌شدن را پیش‌بینی کنیم، زیرا هنوز رخ نداده‌اند؛ ولی می‌توانیم جغرافیای معاصر

تغییرات جهانی، روندهای گذشته آنها و وابستگی کنونی قدرت را درک کنیم تا بتوانیم به درک حوادث و معادلات آینده برسیم و در تصمیم‌گیری انتخاب‌های پیشنهاد شده، مشارکت کنیم. چیزی که ما می‌توانیم از آن مطمئن باشیم، اینکه دانش جغرافیایی در قلب بحث‌های مربوط به جامعه‌ی قرن بیست‌ویکم جای دارد (جانسون، واتس و تیلور، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

در ارتباط با جهانی‌شدن اقتصاد، واقعیت آنست که جغرافیا درگیر این روند است. در ابتدا نخستین سؤال جغرافیا نسبت به نابرابری سطح رفاه در جهان این است که در کجا رفاه و تغذیه‌ی مناسب وجود دارد و دیگر اینکه در کجا فقر و گرسنگی بر فضا سلطه‌گر است. پاسخ به این پرسش مشخص‌کننده‌ی مکان است که در واقع با نقطه‌ای در فضا (موقعیت) مرتبط است. مجموعه‌ای از مکان‌ها و موقعیت‌ها نیز بیانگر ناحیه است. به هر حال وجود نابرابری فضایی نشان از پایان‌پذیر نبودن مفاهیم جغرافیایی در عصر فضا است. پس از آن جریان‌های اطلاعات، کالاها و مردم، موقعیت‌ها، مکان‌ها و نواحی را به همدیگر ارتباط می‌دهند. روابط انسان با محیط که بیانگر اصل جغرافیایی است، همچنان باقی می‌ماند و شکل‌دهی به اشکال جغرافیایی را تا عصر فضا برعهده‌ی خود خواهد داشت. مکان، فضا، تفاوت‌ها و شباهت‌ها، پخش فضایی - مکانی، پراکندگی، تفرق، ناحیه‌ها، مقیاس و... آفریده خواهد شد.

ویژگی‌های فیزیکی زمین همانند ژئومورفولوژی، کلیماتولوژی و آثار آنها بر ویژگی‌های فیزیکی انسان‌ها، از جمله عوامل ثابت تفاوت‌های ناحیه است. گمان می‌رود که این عناصر در عصر جهانی‌شدن، همچنان از جمله عناصر بازبردار در ایجاد تفاوت‌ها و ایجاد نواحی خواهد بود و جغرافیای تفاوت‌ها را در عصر فضا زنده نگه می‌دارد. استدلال می‌شود که حتی با وجود فن‌آوری و ورود آن به عرصه‌های مختلف جهانی و ایجاد خصوصیت‌های مشترک غیرفیزیکی در عصر جهانی‌شدن، عوامل غیرانسانی مانند آب‌وهوا، جنس زمین، توپوگرافی زمین، جنس خاک، دوری و نزدیکی به دریا، وجود توده‌های طبیعی دیگر در نواحی، پروسه‌ی تفاوت‌ها و ایجاد اشکال جغرافیایی همانند مکان، ناحیه، محله، مقیاس و... را تولید و بازتولید می‌کند.

جهانی‌شدن برای از بین بردن جغرافیا و اشکال جغرافیایی، در ابتدا باید تمام موانع را از میان بردارد. مسائلی که نه‌تنها به فیزیک طبیعت، بلکه تا حدی به غریزه، فطرت، احساس و ذات انسان بازمی‌گردد. نابودی موانع جغرافیایی با این پدیده‌ی نوظهور در ابتدا تعامل با اصلی‌ترین مسئله‌ی غریزی - فرهنگی، یعنی قلمروسازی است (Kuby, 2004: 1).

بدین معنا که همچنان که ما بیشتر وارد عصر اطلاعات می‌شویم، جغرافیا در حال حرکت به سوی فهم جهانی است که بسیار پیچیده‌تر و متغیرتر از گذشته است. با چنین فهمی ممکن است، نه‌تنها به تنوع و تکثر مردم جهان، یعنی مکان‌ها ارزش دهیم، بلکه از روابط آنها با هم آشنا و آگاه شده و قادر به مشارکت مثبت در توسعه‌ی محلی، ملی و جهانی شویم (Knox, 1998: 15).

جهانی‌شدن وحدت جغرافیایی را به‌دنبال ندارد. کشورهای گوناگون، نواحی و محله‌ها به تقابل با پروسه‌های عمومی بزرگ‌مقیاس تغییر می‌پردازند تا به تولید فضایی به‌طور کامل مخصوص (Haggett, 2001: 578). در عصر اطلاعات، جغرافیا موضوع بوده و موضوعیت آن از بین نمی‌رود، چه بسا ممکن است اهمیت بیشتری نسبت به گذشته بیابد. به‌دلیل پیامدهای بافت جدید جهانی که ناشی از عصر اطلاعات است، مکان‌ها و نواحی بدون شک تغییر می‌کنند، اما جغرافیا به‌دلایل زیر همچنان موضوعیت‌اش از بین نمی‌رود:

"هزینه‌های حمل و نقل، تفاوت‌ها در وجود منابع، انعطاف فرهنگ‌های محلی و میراث گذشته، اصول بنیادی سازمان فضا و امیال سرزمینی مردم" (Knox, 1998: 52).

به هر حال باید بدانیم وجود بخش‌بندی‌های ساده‌ای همانند کشورها، سرزمین‌ها، شهرها، شهرک‌ها، حوزه‌های شهری به این معناست که ما در اشکال و پیکره‌هایی زندگی می‌کنیم که سیاست ما را شکل می‌دهد و برعکس تا زمانی که شهر، روستا، کشور، ناحیه، منطقه، مکان و سرزمین وجود دارند، جغرافیا نیز هست، پس در صورت از بین رفتن جغرافیا در جهانی شدن، این مفاهیم نیز بی‌معنا می‌شوند (Knox, 1998: 358).

حکومت سرزمینی نیز از بین نخواهد رفت. درحقیقت این تقسیم کار جدید، وجود حکومت را ضروری می‌کند. حکومت‌ها به دلیل سرزمینی بودن قادر به بحث در مورد جمعیتشان و توانایی ایجاد پیمان‌های بین‌المللی هستند. همچنان که آنها مشروعیت برای گونه‌های فراملی را نیز فراهم می‌کنند، اما آن نیز از میل مردم ریشه می‌گیرد (Hirst, 2001).

به نظر برخی حکومت به‌مانند یک بازیگر، توان خود را در سازماندهی زندگی اجتماعی از دست داده است. گیه نو^۱ اعتقاد دارد که پایان دولت - ملت آشکار است (Guehenno, 1995) و شاپیرو^۲ معتقد است که دوره‌ی پایان حاکمیت را می‌بیند. اما برخی نیز زمان جهانی شدن را دوره‌ی تداوم و چه بسا تقویت فرایندهای دولت‌سازی می‌دانند (Glick-Schiller, 1995: 59).

این مسئله که چنین رخدادهایی جهان "ما" را به "یک جهان" تبدیل می‌کند، قابل تردید است. حتی اگر مرزهای حکومت ملی در دهه‌های گذشته نفوذپذیرتر شده باشند، ارتباطات جمعی موجب از رده خارج شدن مرزبندی‌ها یا موجب از میان رفتن کنترل‌های تنظیمی و نظارتی حکومت ملی نشده است. در مقابل، شواهد زیادی در دست است که نخبگان حکومتی تلاش کرده‌اند تا قدرتشان را بر جریان‌ها افزایش دهند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

برای مثال در مورد ایالات متحده، مرزهای هوشمند یکی از ابتکارهای جدید برای تسهیل تجارت و در همان زمان کنترل و مراقبت از تروریست‌ها، سلاح‌های کشتار جمعی، داروهای قاچاق و مهاجران غیرقانونی بود. هم‌اکنون این ابتکار موجب همکاری نزدیک آمریکا، مکزیک و کانادا برای مبارزه با تروریسم شده است. گرچه مرزهای هوشمند مربوط به ورودی‌های مرز است، ولی این امر سبب مدیریت خوب نیز شده است (Ackleson, 2005)؛ یعنی در عصر جهانی شدن که فن‌آوری موجب شکوفایی آن شده، ما شاهد به‌کارگیری فن‌آوری برای مراقبت و کنترل مرز هستیم. در این دنیای جهانی شده به‌همراه پیشرفت تکنولوژی، ما نه تنها شاهد فرسوده شدن مرزها نیستیم، بلکه بر مبنای شواهد کنونی تقویت مرزها را می‌نگریم.

مرزهای ایالات متحده قبل و پس از یازده سپتامبر، حکایت از امری می‌کند که بیانگر عدم پایان سرزمین‌سازی است (Coleman, 2003). هم‌اکنون ایالات متحده بسیار نگران مرزهایش است؛ به‌گونه‌ای که در تمام طول تاریخ سابقه

1. Guehenno
2. Shapiro

نداشته است و نیز به نظر می‌رسد این نگرانی اگر زیاده‌تر نشود، از بین هم نخواهد رفت. دلیل ما بر این نگرانی روزافزون اینست که به‌جای مرززدایی در عصر جهانی‌شدن، شاهد مرزسازی مجدد و تقویت مرز در یکی از بازترین مرزها در طول تاریخ (مرز کانادا و آمریکا) هستیم؛ یعنی در عصر جهانی‌شدن مرزهای کانادا و آمریکا روندی وارونه به خود گرفته است. انگار در دوره‌ای که جهانی نبود، مرز کانادا و ایالات متحده باز بود، ولی در این دوره ما محکم‌تر شدن و تقویت مرز را مشاهده می‌کنیم؛ دست‌کم شواهد چنین می‌گویند (Huglund, 2003). به هر حال ما شاهد جهانی‌شدن تقویت مرزها در این دوره هستیم که به وسیله‌ی فن آوری امکان یافته است.

نتیجه‌گیری

در کل سه دیدگاه مختلف در ارتباط با جهانی‌شدن و سرزمین وجود دارد. برخی اعتقاد دارند که جهانی‌شدن کنونی اهمیت و موضوعیت مفهوم سرزمین را در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از بین برده است. دسته‌ای تنها به تحوّل معتقد بوده‌اند و در آخر برخی‌ها به عدم تغییر اعتقاد داشته‌اند. دیدگاه نواقح‌گرایی که در این مقاله پذیرفته شده است به دو دیدگاه آخر نزدیک‌تر است و بر این نکته تأکید می‌کند که نمی‌توان از رهیافت جغرافیای سیاسی سنتی به تحلیل و تبیین مفاهیم پایداری همانند، سرزمین و پیش‌بینی‌های مربوط به آینده‌ی آن در خصوص این بحث پرداخت. جهانی‌شدن روی داده و سرزمین‌محوری و ستفالیایی را از بین برده است. یعنی با سقوط حکومت‌محوری و ظهور بازیگران جدید دوران سرزمین‌محوری که تحلیل جریان‌ها، رخدادها و حوادث را تنها از رهیافت چهاردیواری سرزمین انجام می‌داد به پایان رسیده است. برای فهم معادله‌های ژئوپلیتیک در آینده، باید دو جریان را با هم و هم‌زمان (سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد) در نظر گرفت. کلید تعریف مفاهیم ماندگاری، همانند سرزمین با در نظر داشتن این دو رویکرد با هم امکان‌پذیر است. این جریان که به چندمحوری معروف است، بیان می‌کند که همراه با حکومت، بازیگران غیردولتی و سازمان‌های فراملی در معمّای سیاسی - اقتصادی در فضای جهانی و مقیاس‌های دیگر تأثیرگذارند، اگرچه به نظر می‌رسد نقش حکومت‌ها در تنظیم قوانین مبتنی بر سرزمین بیش از دیگران است.

به هر حال، برخلاف آنچه برخی از جهان‌گرایان همانند آپادوری، اوهمای و... مطرح کرده‌اند؛ سرزمین موضوعیت خود را برای تا سال‌های زیادی از دست نمی‌دهد. از یک سو اعتقاد به عدم وجود جهانی‌شدن نیست و از سویی گفته‌ی برخی از واقع‌گرایان، همانند هرست و تامپسون در مورد عدم تغییر در عرصه‌ی جریان‌های سیاسی - اجتماعی مربوط به سرزمین، مورد پذیرش نیست، بلکه بر مبنای رهیافت نواقح‌گرایی و وجود شواهد عینی در جهان پیش رو، علائمی در دست هست که نشان می‌دهد، قواعد و قوانین سرزمینی همچنان برای سال‌های دور در فضای سیاسی - اجتماعی به‌همراه تحوّل در مورد آن وجود خواهد داشت. سرزمین یکی از عوامل اصلی زندگی اجتماعی برای قرن جهانی‌شدن‌ها خواهد بود و چیزی به نام مرگ سرزمین و پایان موضوعیت آن، وجود نخواهد داشت. وجود غریزه‌ی قلمروسازی، احساسات و عواطف تعلق به مکان، نیاز انسان به شناخت خویشتن، محدود بودن انسان در مکان حتی با وجود انفجار اطلاعات و غیره، جاودانگی عنصر سرزمین را بیان می‌کند. البته در عصر جهانی‌شدن، فراسرزمینی‌شدن و فراملی‌شدن جریان‌ها و فرایندها وجود دارد، ولی از سوی دیگر نیز بیان می‌شود که همراه و هم‌زاد این‌گونه جریان‌ها، نوعی

سرزمینی‌سازی مجدد و سرزمینی‌بودن جهان آینده را مشاهده خواهیم کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت بر اساس دلایل نوواقع‌گرایانه و شواهد عینی بیان شده، سرزمین‌زدایی کامل زندگی اجتماعی بی‌معنا خواهد بود.

کوتاه اینکه سرزمین‌سازی در قرن بیست‌ویکم از دو ستون اساسی تشکیل شده است. از سویی سرزمین‌زدایی نسبی در مورد برخی از جریان‌ها وجود دارد و در مواردی یا در قسمت‌هایی از روابط انسان‌ها - که بیشتر به انقلاب ارتباطات، و مجازی شدن جریان‌ها مربوط می‌شود - اهمیت سرزمین کم‌رنگ می‌شود و از سوی دیگر، سرزمین‌سازی مجدد نیز که ستون دوم سرزمین‌سازی در قرن آینده است، وجود و تداوم خواهد داشت. سرزمین و سرزمین‌سازی بخش جدایی‌ناپذیر فعالیت انسان و قسمت ماندگار رابطه‌ی انسان و محیط است. تلاش حکومت‌های توسعه‌یافته یا شمال در راستای تقویت مرزها و جلوگیری از مهاجرت - با وجود بحث‌های فراوان در رابطه با از بین رفتن مرزها در عصر جهانی‌شدن - یکی از موارد بسیار در این زمینه است. در کل تمام گفتمان‌ها، پاسخ به مسئله‌ای بود که بیانگر حفظ و ماندگاری مفهوم سرزمین و تداوم تأثیر آن بر زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... است. نتیجه‌ی دیگر اینکه تحوّل براساس شواهد نوواقع‌گرایی به‌دست آمده که دو رویکرد سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد با هم معادله‌های سیاسی را در آینده می‌سازند.

منابع

- Ackleson, J., 2004, **Constructing Security on the U.S. – Mexico Border**, Political Geography, Vol. 24, No. 2, PP. 165-184.
- Ackleson, J., 2005, **Fencing in Failure: Effective Border Control is not Achieved By Building More Fences**, Policy in Focus, Immigration, Vol. 14, No. 2, PP.1-8.
- Amid, H., 1979, **Amid Dictionary of Farsi**, Institute of Amir Kabir Publication, Tehran. (*In Persian*)
- Baylis, J., Smith, S. & Owens, P., 2004, **The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, Oxford University Press, translated to Persian by: Rahchamni, A. & Others, Cultural Institute for Studies and Researches of Contemporary Iranian Abrar.
- Castells, M., 1997, **Power of Identity: The Information Age: Economy, Society, and Culture**, John Wiley & Sons LTD, Translated to Persian by: Agilian, A. and A. Khabaz, Tareh Noo, Tehran.
- Castles, M., 1997, **Power of Identity**, Oxford, Blackwell.
- Clark, I., 1999, **Globalization and International Relations Theory**, Oxford University Press, Translated to Persian by: Tagilo, F., Office of International and Political Studies, Tehran.
- Coleman, M., 2003, **The Naming of Terrorism and Evil Outlaws**, Geopolitics, Vol. 8, No. 3, PP. 87-104.
- Cox, K. R., **Political Geography, Territory, State and Society**, Oxford, Blackwell.
- Dalby, S., 2005, **Critique and Contemporary Geopolitics**, A Lecture Presented at Trbiat Modares University, 11 may 2005, Tehran.
- Dehkhoda, A.A., No date, **Dictionary of Dehkhoda**, Eighth Version, University of Tehran, Tehran. (*In Persian*)

- Dodds, K., 2000, **Geopolitics in Changing World**, Prentice Hall, Pearson Avocation.
- Drysdale, A. and Blake, G. H., 1985, **The Middle East And North Africa: A Political Geography**, Oxford University Press, Translated to Persian by: Mirhaidar, D., Office of International and Political Studies, Tehran.
- Eizadi, P., **The Strategy of Us for 21 Century**, Publication Centre for Islamic Revolutionary Gurds. (*In Persian*)
- Gereffi, G., 1996, **The Elusive Last Lapin the Quest for Developeucovntry**, In: Mittelman, J., (Ed), *Globalization*, Lynne Rienne, London.
- Glassner, M.I. and Fahrer, C., 2004, **Political Geography**, 3rd, John Wiley and Sons, New York.
- Glick-Schiller, N., 1995, **From Immigration to Transmigration**, *Anthropological Quarterly*, Vol. 68, No. 1, PP. 48-63.
- Gol Mohammadi, A., 2004, **Globalization of Culture and Identity**, Nai Publication, Tehran. (*In Persian*)
- Guehenno, J.M., 1995, **The End of the Nation-State**, University of Minnesota Press, Minneapolis.
- Hafeznia, M.R., 2002, **Political Geography of Iran**, Samt, Tehran. (*In Persian*)
- Hagget, P., 2001, **Geography: a Global Synthesis**, Pearson Hall, Translated to Persian by: Godarzi Nejat S., Samt, Tehran.
- Haggett, P., 2001, **Geography a Global Syntheses**, Prentice Hall, New York.
- Harvey, D., 1989, **The Condition of Postmodernity**, Oxford, Blackwell.
- Held, D., McGrew, A. G., 2007, **Globalization / Anti-globalization: beyond the Great Divide**, Polity Press, Translated to Persian by: Karbasian, M., Samt, Tehran.
- Hirst, P., 2001, **Politics: Territorial or Non – Territorial?** www.Theglobaliste.ac.uk/paulhirst.htm-uk
- Huglund, D. G., 2003, **North American Cooperation in an Era of Homeland Security**, *Orbis*, Vol. 47, No. 4, PP. 675-691.
- Johnston, R., 2002, **Geographies of Global Change: Remapping the World**, Michael Watts, Translated to Persian by: Nourian, N., Islamic Revolutionary Guards, Faculty of Command and Institute of High Era of War.
- Johnston, R., 2004, **Dictionary of Human Geography**, Johan Wiley & Sons, Inc, United States.
- Knox, P., 1998, **Places and Regions in Global Context**, Human Geography, Prentice Hall.
- Kuby, M., 2004, **Human Geography in Action**, John Wiley and Sons, New York.
- Marfleet, P. and Kiely, R., 1998, **Globalization and the Third World**, Routledge, Translated to Persian by: Nourani Biddokht, H. and M.a. Shaikh Alian, Office of Internationa and Political Studies, Tehran.
- McNeil, D., 2006, **McGuggenisation? National Identity and Globalization in the Bosque County**, *Political Geography*, Vol. 19, No. 4, PP. 473-494.
- Megeoran, W., 2003, **International Boundaries and Geopolitics**, *Political Geography*, Vol.22, No. 7, PP. 789-796.

- Mirhaidar, D., 2001, **the Foundations of Political Geography**, Samt, Tehran. (*In Persian*)
- Mirhaidar, D., 2002, **Cultural Identities and Trend of Globalization**, Conference on Cultural Approach to Geography, University of Ferdosi, Mashahd. (*In Persian*)
- Mojtahedzadeh, P., 2000, **Security and Territorial Affairs in Persian Gulf**, Political Geography of the Sea, Internatinal and Political Studies Publication, Tehran. (*In Persian*)
- Mojtahedzadeh, P., 2001, **Political Geography and Geopolitics**, Samt, Tehran. (*In Persian*)
- Muir, R., 1997, **Political Geography: a New Introduction**, Macmillan Press LTD, Translated to Persian by: Mirhaidar, D. and S.R. Safavi, Geographical Organization of Army, Tehran.
- Ohme, K., 1995, **The End of the Nation State**, Harper Collins, London.
- O'Tuathail, G., 1996 a, **Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space**, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- O'Tuathail, G., 1996 b, **At the End of Geopolitics? Reflections on Aplural Problematic Century End**, www.toal.net/publication.
- O'Tuathail, G., 1998, **De- Territorialized Threats and Global Dangers: Geopolitics and Risk Society**, www.toal.net/publication
- O'Tuathail, G., 1999, **Borderless Worlds? Problematizing Discourses of Deterritorialization**, www.toal.net/publication.
- Scholte , J. A., 2004, Globalization, in: Baylis, J., S. Smith and P. Owens (Ed), 2004, **The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, Oxford University Press, Translated to Persian by: Rahchamni, A. and Others, Cultural Institute for Studies and Researches of Contemporary Iranian Abrar.
- Scholte, J, A., 2004, **Globalization and Governance: from Statism to Polycentrism**, CSGR Working Paper No. 31/99 In: www.CSGR.com.
- Scholte, J. A., 2000, **Globalization: a Critical Introduction**, Macmillan Press LTD, Translated to Persian by: Karbasian, M., Scientific and Cultural Publication. Scholte, J, A., 2002b, What is Globalization? The Definitional Issue-A gain, CSGR Working Paper, No. 109/02, in: www.CSGR.com.
- Scholte, J., A., 1999, **Global Civil Society: Changing the World?** CSGR Working Paper No.31/99, Zn: www.CSGR.com.
- Scholte, J., A., 2002 a, **Civil Society and Democracy in Global Government**, Global Governance, Vol. 8, No. 3, PP. 281-304.
- Smith, A. D., 1995, **Nationalism, Theory and Ideology**, Translated to Persian by: Anssari, M., Institute for National Studies, Iran.